

عبدالامید

به مناسبت گرامی‌داشت مقام فرهنگی و
پژوهشی زنده‌یاد استاد بصیراحمد دولت‌آبادی

بخش سوم



در آینه تاریخ



تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر؛ گفتمان‌های رقیب یا مسلط



☒ دکتر یوسف عارفی

اشاره

قبل از پرداختن به اصل موضوع لازم است به مطالب مهم و تمهیدی ذیل توجه متاملانه صورت گیرد تا زمینه برای فهم بهتر از فضا و موضوع بحث از یکسو و ضرورت پرداختن به مباحث معرفت‌شناختی تاریخ‌نگاری از سویی دیگر، تمهید گردد:

۱. تاریخ و هویت (نسبت گذشته، حال و آینده)

تاریخ و گذشته‌ی هر جامعه‌ای، همان‌گونه که منبع شکست‌ها، پیروزی‌ها و عبرت‌های آن جامعه است سازنده‌ی هویت و فرهنگ او نیز هست. چراکه تاریخ روح هویت انسانی و درک انسان از تاریخ

جهت دهنده هویت انسان و تحدیدکننده گستره‌های آن است. (جبریلی، ۱۳۹۷) تأمل در تاریخ، آگاهی و عبرت‌آموزی به بار می‌آورد و معیارهایی را به دست می‌دهد که منتهی به زندگی بهتر در زمان حال و آینده شود. افزون بر این، چون زندگی امروزی را تجربیات دیروزی سامان می‌دهد و روی این بنیان بنا شده است می‌توان گفت که «گذشته» نگذشته است و مرده نیست بلکه در «حال» زیست دارد. (کار، ۱۳۸۷: ۵۰). به دیگر سخن، تاریخ و روایت تاریخی فقط از گذشته خبر نمی‌دهد بلکه خواه‌ناخواه معطوف به آینده نیز هست. مورخان فقط گذشته‌ها را نمی‌نمایانند بلکه مهمتر از آن با سمت و جهت دادن به «بینش»، «نگرش» و «عملکرد» ما، آینده‌ی ما را می‌سازند.

(فیاض انوش، ۱۳۸۹) از همین‌رو، شکوفایی و پویایی آینده با آگاهی از کاستی‌ها و برجستگی‌های گذشته و عبرت‌آموزی از آن‌ها در ارتباط است. جامعه و ملتی که از تاریخ و گذشته‌ی خویش بی‌خبر است و یا از آن پند نمی‌گیرد و با درک و دریافت درستی از گذشته و هویتش ندارد در پیچ‌وخم‌های زندگی و حوادثی که برایش روی می‌دهد آسیب‌پذیری بیشتری دارد و اغلب تحت‌تأثیر عقاید، آرزوها و اهداف دیگران به این‌طرف و آن‌طرف می‌رود و در مسیر تأمین اهداف، امیال و آرزوهای دیگران حرکت می‌کند. بدین ترتیب، می‌توان گفت که تاریخ و تاریخ‌نگاری همان‌گونه که می‌تواند ابزار مهم برای کسب خودآگاهی باشد و ما را با بنیان‌های هویت‌مان در گذشته مرتبط سازد می‌تواند در صورت غفلت و سهل‌انگاری به ابزاری جهت اغفال و تحمیق و تسلیم توده‌ها تبدیل شود و یک جامعه و فرهنگ را در فضای بی‌هویتی به فرهنگ‌ها و جوامع دیگر متصل سازد و نامی از آن باقی نماند. شاید وجود این قابلیت در تاریخ و تاریخ‌نگاری است که سبب شده سلطه‌گران تلاش کنند تاریخ و تاریخ‌نگاری را به‌مثابه ابزار نیرومند سیاسی و فرهنگی در خدمت تحکیم سلطه و تأمین مطامع و منافع خود در اختیار داشته باشند. از همین‌رو است که در هر دوره تاریخی متأثر از ساختار و مناسبات قدرت گفتمان‌های گوناگون تاریخ‌نگاری شکل می‌گیرند و بر مبنای هر یک از آن گفتمان‌ها، روایت‌ها، تفسیرها، برداشت‌ها، گزینش‌ها و خوانش‌های خاصی پدید می‌آید تا در چارچوب گفتمان مزبور هم‌معنا تولید کنند و هم موجب فهم‌های متفاوت شوند. روایت‌های تاریخی در حقیقت بازتابی از هژمونی گفتمان‌های مسلط است که با تعلق «دیگر» ها و «رقبا» ی خود را نفی می‌کند و آنچه تاریخ‌نگاری نامیده می‌شود چیزی جز بازسازی گذشته از طریق مقولات مفهومی ایدئولوژیک نیست. در این وضع و حال، اولین چیزی که ذهن پژوهشگر در تاریخ معاصر کشور را به خود معطوف می‌دارد پرسش از گفتمان‌های مسلط یا رقیبی است که تاریخ‌نگاری‌های متفاوت در افغانستان معاصر را موجب شده است.

پاسخ به این پرسش هم می‌تواند به شناخت از ماهیت و هویت این گفتمان‌ها منتهی شود و هم از روش‌ها و نگرش‌هایی که تاریخ‌نگاری‌های متفاوت را موجب شده است پرده افکند.

۲. نسبت «شناخت»، «گفتمان» و «روایت‌های تاریخی»

شناخت ما از گذشته‌ی تاریخی مبتنی بر «روایت‌های تاریخی» است. از دیرباز تاکنون «روایت تاریخی برجسته‌ترین شیوه‌ی ارائه‌ی معرفت تاریخی» دانسته می‌شود. (پومپا، ۱۳۸۳) «روایت تاریخی» به معنای هرگونه «نگاشته و متن مکتوب تاریخی»، شیوه و راهکاری است که برای توصیف و توضیح رخداد‌های تاریخی و ثبت و ضبط آن، به کار گرفته می‌شود تا از این طریق زمینه برای «دانستن»، «فهمیدن» و «بهره‌بردن» از آن رخدادها مهید گردد. (فیاض انوش، ۱۳۸۹). بنابراین، ویژگی اساسی روایت تاریخی همان «متن بودن» و «مکتوب بودن» آن است و منابع تاریخی اغلب متن‌های مکتوبی است که در فرایند تاریخ‌نگاری به این صورت و قالب درآمده‌اند. از این‌رو، اولاً «گذشته» هیچ‌گاه به صورتی بی‌واسطه به نمایش درمی‌آید. میانجی درک ما از گذشته «روایت‌های تاریخی» است و راهیابی به افق معنایی گذشته فقط از این طریق برای ما میسر است. ثانیاً از این جهت که گزارش «رخداد‌های تاریخی» در قالب «روایت‌های تاریخی» ناگزیر همراه با «بازنمایی تاریخ» در چارچوب یک گفتمان است. (ناظری، ۱۳۹۵) هر متن مکتوب تاریخی از یک «گفتمان» یا «نظم گفتمانی» متأثر است و در دل یک «گفتمان مسلط» که حاکم بر «بینش» و «روش» مؤلف و محیط بر «اندیشه» او است، تکوین یافته است. به‌عبارتی دیگر واقعیات تاریخی تحت تأثیر گرایش‌های فکری تاریخ‌نگاران و بر اساس روش‌ها، رهیافت‌ها و قالب‌هایی تنظیم و تدوین می‌شود که زیر سایه گفتمان مسلط شکل گرفته است و مورخ همچون افراد دیگر پدیده‌ای اجتماعی و محصول و سخنگوی آگاه یا ناآگاه جامعه و گفتمانی است که بدان تعلق دارد. (کار، ۱۳۸۷: ۶۵) از این‌رو، زمینه‌های پژوهشی مورخ به‌علاوه تجربیات زیسته و نگرش‌های تاریخی او به صورتی عمیق متأثر از فضای گفتمانی است که در آن زیست می‌کند.

افزون بر این، از «گذشته» خوانش «واحد موثق» وجود ندارد بلکه گذشته به‌مثابه «ابژه مطالعاتی» تاریخ همواره در هیئت و فرم‌های روایی متفاوت و در درون صورت‌بندی‌های اجتماعی و گفتمانی خاصی بازنویسی می‌شود و هرآنچه به‌مثابه «گذشته» وجود دارد برآیند تلاش گفتمان‌های مسلط برای معنا‌دار کردن «اکنون» در پیوند با قدرت است.

تعامل تفسیر مورخ بر رخدادهای تحمیل می‌گردد. (کار، همان)

پیش‌فرض معرفت‌شناختی رویکرد گفتمانی این است که دانش ما به «جهان» به‌ویژه «گذشته تاریخی» حقیقتی عینی نیست. چراکه معرفت به «واقعیت» به میانجی «مقولات» و از طریق مقولات شکل می‌گیرد و دسترسی ما به واقعیت مستقیم و بدون واسطه نیست. به این ترتیب دانش و بازتابی‌های ما از «گذشته» بازتاب «واقعیت عینی» و «عین آنچه در گذشته واقع شده است» نمی‌تواند باشد بلکه محصول مقوله‌بندی‌های ایدئولوژیک و به تعبیر بهتر و روشن‌تر محصول گفتمان است. (قزوینی حائری، ۱۳۹۸)

اگر تعریف پیش‌گفته از «تاریخ‌نگاری» و «تاریخ» را بپذیریم و این دو را با این معانی مراد کنیم که چنین است؛ در این صورت، مطالعه تاریخ‌نگاری و بررسی آن با این شیوه و از چنین منظری (رویکرد گفتمانی) نوعی تلاش معرفت‌شناسانه است. این نوع مطالعات در ظاهر ممکن است فراتر از پژوهش‌های متعارف تاریخی و متمایز از آن‌ها به نظر آید؛ اما با این وجود، در واقع بیگانه و غیر مرتبط با مطالعات تاریخی نیست. چراکه مطالعات معرفت‌شناسانه در تقویت مبانی دانش تاریخی نقش اساسی و بی‌بدیل دارد. مطالعه تاریخ به وساطت گفتمان‌هایی که صورت‌ها و اشکال خاص از تاریخ‌نگاری را موجب شده است می‌تواند ما را به روش و نگرشی مسلح کند که به کمک آن بتوانیم راه به واقعیت‌های تاریخی و تاریخ واقعی بکشاییم و مقاصد و اهداف سیاسی - فرهنگی را که منتهی به کتمان حقایق تاریخی یا صورت‌بندی‌های خاص از تاریخ و تاریخ‌نگاری شده است آشکار سازیم و شیوه‌ها، رهیافت‌ها و نگرش‌های متفاوت تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر را به دست دهیم.

اساساً، تقویت مبانی دانش تاریخی و سنجش دقت در «روایت‌های تاریخی» نیازمند بررسی‌های معرفت‌شناسانه و انتقادی و بازخوانی میراث تاریخ‌نگاری است و از بهترین روش‌ها برای رسیدن به این هدف، رویکرد گفتمانی و شناسایی گفتمان‌هایی است که تفاوت در تاریخ‌نگاری را موجب شده است. اتفاقاً در عرصه تاریخ و تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان که کانون کشمکش‌های گفتمانی است و گفتمان‌های متفاوت معطوف به منافع قومی- سیاسی و مطامع سلطه طلبانه مجموعه‌ای از مباحث و مسائلی متناقض و متضاد در این را موجب شده است نیاز به بررسی‌های انتقادی و شناخت گفتمان‌های گوناگون تاریخ‌نگاری مضاعف است. متأسفانه تاریخ‌نگاری

التفات به پیوند مرموز میان روایت تاریخی و قدرت، ادعای تاریخ به‌مثابه امری معصوم و روایت واقع را فرومی‌پاشد. (محمدی و محمودی، ۱۳۹۷) بر این اساس، تاریخ‌نگاری بازتابی از مجموعه‌ای گفتمان‌های مختلف پیرامون گذشته است که می‌کوشد «گذشته» را برای «انسان روزگار خود» تفسیر، تبیین و معنا دهی کند.

۳. مطالعات معرفت‌شناختی و ماهیت تاریخ‌نگاری

اگر تاریخ‌نگاری فرایند بازآزمایی واقعیت‌های تاریخی در قالب روایت‌های مکتوب تاریخی باشد که در چهارچوب گفتمانی مشخص صورت می‌پذیرد و با روش‌ها، رهیافت‌ها و نگرش‌های متفاوت همراه است (ملایی توانی، ۱۳۹۵: ۳) در این صورت، تاریخ‌نگاری «یک روش تفکر، نوعی رفتار علمی و شیوه‌ی عمل فرهنگی است و در عمل به فرایند گزارش رخدادهای تاریخی در قالب روایت‌های مکتوب تاریخی گفته می‌شود که با بازآفرینی رویدادهای تاریخی در یک چهارچوب گفتمانی مشخص همراه است و بر پایه‌ی روش‌ها، رهیافت‌ها و نگرش‌های متفاوت صورت می‌پذیرد.» (ملایی توانی، ۱۳۹۰) چنانکه تاریخ روایت‌هایی است که از تحولات زیست جمعی بشر در گذشته پدید آمده و واقعیتی است که تداوم حیات جمعی بشر موجب شکل‌گیری آن شده است؛ زیرا طبیعت زندگی بشری به نحوی است که نمی‌تواند معلق و بریده از گذشته و بی‌توجه به آینده باشد و تاریخ همان چیزی است که زمینه ارتباط و گفت‌ووشنود میان گذشته و آینده و جامعه امروز و دیروز را فراهم می‌آورد. اساساً، قادر ساختن بشر به درک جامعه گذشته و افزایش استیلای او بر جامعه کنونی از وظایف دوگانه تاریخ است. (کار ۱۳۸۷، ۸۹)

تاریخ‌نگاری از این جهت که با ذهن و زبان مورخ در ارتباط است و از باور، نگرش، علایق، احساسات، ایده‌ها و تعلقات انسانی مورخ تأثیر می‌پذیرد، می‌تواند فرم‌ها و قالب‌های متفاوت و متمایز داشته باشد. چنانکه به دلیل پیوند مورخ با بافت اجتماعی که ساخت‌های ایدئولوژیک و مناسبات خاص خود را دارد یک واقعیت گفتمانی است و متأثر از گفتمان‌های متفاوت اشکال مختلف می‌یابد. تاریخ‌نگاران در قالب گفتمان‌های مختلف می‌کوشند گذشته انسانی را برای «انسان روزگار» خود تفسیر و معنادار کنند. (ملایی توانی، ۱۳۹۵، ن)

این عمل بر اساس کنش و واکنش مداوم «مورخ» و «امور واقع» و گفت‌ووشنود پایان‌ناپذیر «حال» و «گذشته» انجام می‌شود و در این

در افغانستان به‌ویژه افغانستان معاصر هیچ‌گاه فضای مستقل و آزاد و فارغ از فشارهای سیاسی نیافته است تا با عقل و بررسی‌های انتقادی پیوند بخورد و مباحث معرفت‌شناسانه به آن راه یابد. اولین ره‌آورد بررسی‌های انتقادی بازشناسی صورت‌ها، شیوه‌ها و صورت‌بندی‌های مختلف تاریخی و همین‌طور ویژگی‌ها و مختصات هریک از شیوه‌های تاریخ‌نگاری است. فهم درست از گذشته و رهایی از امواج متنوع و درهم‌تنیده‌ی تناقضات و تضادها در عرصه تاریخ‌نگاری و روایت‌های تاریخی چیزی است که مترتب بر این نوع بررسی‌ها و سهم دادن به عقل و سنجش‌های عقلانی در عرصه تاریخ‌نگاری می‌شود.

افزون بر آنچه گفته شد توجه مطالعات گفتمانی به تفاوت‌ها و گسست‌ها ویژگی انحصاری است که رویکرد گفتمانی را در مطالعات تاریخی ضروری و متناسب می‌سازد. چراکه باعث می‌شود از یکسو به جزئیات متمایزکننده هر تاریخ‌نگار توجه متأملانه دهد و از سوی دیگر زمینه را برای فهم بهتر و ژرف‌تر از تفاوت‌ها و تضادها در تاریخ‌نگاری و توجه به ابعاد و آثار مختلف این تفاوت‌ها و تضادها و تمهید می‌کند. می‌توان گفت که تبیین دقیق تفاوت‌ها و تضادها و ابعاد و آثار آن و به دست دادن بینش و روشی که تفاوت‌ها و تضادها را موجب شده است، از ظرفیت‌های منحصر به فرد رویکرد گفتمانی در مطالعات تاریخی است. (قزوینی حائری، ۱۳۹۸)

گفتمان‌های رقیب یا مسلط در تاریخ‌نگاری افغانستان معاصر

بر اساس آنچه گفته شد، تاریخ‌نگاری نمی‌تواند فارغ از گفتمان و ایدئولوژی باشد و هر گفتمانی نوع خاص از تاریخ‌نگاری را موجب می‌شود. در افغانستان معاصر به‌تبع گفتمان‌های مسلط تاریخ‌نگاری‌های متمایز تکوین یافته است. در این میان «گفتمان ناسیونالیسم قومی» و «گفتمان چپ» به دلیل هژمونی و سلطه فرهنگی و سیاسی بر افغانستان معاصر توانست بیشترین تأثیر را بر تاریخ‌نگاری این دوران بگذارد. در این نوشته از تاریخ‌نگاری گفتمان ناسیونالیسم قومی به «گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی» و از تاریخ‌نگاری جریان چپ به‌عنوان «گفتمان تاریخ‌نگاری چپ» یاد خواهد شد.

واقعیت انکارناپذیر در عرصه رقابت‌های گفتمانی افغانستان به‌ویژه در موضوع تاریخ‌نگاری این است که جریان‌های اسلام‌گرا و

تاریخ‌نگاران چپ اندیش نیز اغلب در دام ناسیونالیسم قومی و قوم‌محوری گرفتار آمدند و تجانس ایدئولوژیکی آنان را در جبهه واحد قرار می‌دهد. هرچند تاریخ‌نگاری چپ توانست بسیاری از رویدادها و حقایق تاریخی کتمان شده در تاریخ‌نگاری رسمی را بازتاب دهد اما روی هم‌رفته این دو گفتمان به‌ویژه تاریخ‌نگاری در گفتمان اسلام‌گرا نتوانست چشم‌انداز، مفروضات و معیارهای تاریخ‌نگاری متفاوتی ترسیم کند. چنانکه نتوانست نظم و سامان تاریخ‌نگاری رسمی را به هم‌زند. به‌عنوان نمونه، میر غلام محمد غبار به‌عنوان یک مورخ چپ اندیش، از یکسو متأثر از نظریه‌ی ماتریالیسم تاریخی و گفتمان چپ بود و بر اساس شاخص‌های تاریخ‌نگاری چپ می‌توان او را تاریخ‌نگار جریان چپ دانست؛ اما از سوی دیگر به دلیل تعلق خاطر به ناسیونالیسم‌های تمامیت‌خواه تمایل به جریان ناسیونالیسم حاکم داشت و به تحکیم هژمونی قومی می‌اندیشید و این تمایل و اندیشه او را سال‌ها در خدمت مطامع و منافع این گفتمان قرارداد و در قالب گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی و متناسب با قواعد و چارچوب‌های آن فعالیت کرد.

در گفتمان اسلام‌گرا نیز آنچه عملاً محوریت داشت قومیت و هژمونی قومی بود و ایدئولوژی اسلامی در سطح تحکیم و تثبیت هژمونی قومی به کار گرفته می‌شد. به عبارتی، ناسیونالیسم قومی تمامیت‌خواه دست در دست ایدئولوژی اسلامی در مسیر تأمین یا تثبیت هژمونی قومی تلاش می‌کرد. از این‌رو، برخی از جریان‌های اسلام‌گرا متأثر و ملهم از این دو ایدئولوژی عملاً هر نوع «بی‌عدالتی»، «انکار»، «نادیده‌انگاری» و «حق‌گشی» را در حوزه اجتماعی و مناسبات سیاسی مجاز دانستند و با چماق «قوم» و «دین» به جان و هستی مردم افتادند چه رسد به تاریخ و تاریخ‌نگاری. مقولاتی مانند «زبان»، «قوم»، «تاریخ» و «فرهنگ» تبدیل به ابزارهایی برای مشروعیت‌سازی‌های ایدئولوژیک گردید و این جریان‌ها با استفاده از همین ابزار و شیوه‌ها هویت‌های قومی را آن‌قدر برجسته ساختند تا به نتیجه‌ی قطبی شدن هویت و منازعات خونین قومی رسیدند. اساساً ناسیونالیسم قومی که امروز فضای سیاسی افغانستان را به‌شدت مسموم کرده است و از قضا احزاب اسلامی به‌ویژه طالبان پرچم‌دار و پیشتاز آن است در فرایند قومی‌سازی ارزش‌ها شکل گرفته است.

در مخالفت با «قوم‌محوری» و «ناسیونالیسم» و به‌منظور استقرار عدالت اجتماعی و پایان دادن به نابرابری‌ها و سلطه قومی شکل‌گرفته بود. در این میان اما ایدئولوژی‌های سیاسی با ظاهرسازی و سوءاستفاده از احساسات مردم توانستند این مطالبات و مبارزات را وسیله رسیدن به منافع و مطامع خویش سازد و در قامت «چپ» یا «اسلام‌گرا» صورت زیان‌بارتر از ناسیونالیسم و تعصبات قومی و فرقه‌ای را به نمایش بگذارد. متأسفانه ظاهرسازی و تظاهرات این‌چنینی برای فریب افکار عامه و استفاده ابزاری از دین و مذهب در افغانستان معاصر بسیار ریشه‌دار است.

بدین ترتیب، می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر از سه گفتمان «ناسیونالیسم»، «کمونیسم» و «عدالت‌خواهی» تأثیر پذیرفته است و این سه گفتمان روی هم رفته سه نوع تاریخ‌نگاری را موجب شده و به سه گفتمان در حوزه تاریخ‌نگاری منتهی شده است که به ترتیب عبارت است از «گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی»، «گفتمان تاریخ‌نگاری چپ» و «گفتمان تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهانه» و اینک برخی از ویژگی‌ها و شاخص‌های این گفتمان‌ها.

گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی؛ ویژگی‌ها و شاخص‌ها

تاریخ‌نگاری رسمی مولود نهاد قدرت است و روایت حکومت از تاریخ را بازتاب می‌دهد. به همین دلیل با کنترل مستقیم و پشتیبانی‌های مادی و معنوی حکومت تولید می‌شود. هدف از تاریخ‌نگاری رسمی تحکیم بنیان‌های فکری و فرهنگی قدرت و دستیابی به اهداف ایدئولوژیک و تثبیت هژمونی حاکمیت است؛ واقعیتی که نهاد قدرت را ناگزیر از تأسیس نهاد یا نهادهایی برای تاریخ‌نگاری می‌سازد. انجمن تاریخ در افغانستان معاصر نهادی بود که برای چنین هدفی تکوین یافته بود. هدف این بود که قرائت، تفسیر و نگرش‌های خاص حاکمیت از رخداد‌های تاریخی را به‌طور مؤثر بازتاب دهد. نهادهای رسمی تاریخ‌نگاری و مورخان که در آن گرد می‌آیند و رشد می‌کنند معمولاً ابزار و دستمایه‌هایی فراهم می‌کنند که حکومت ادعاهای خود را درباره‌ی گذشته، حال و آینده اثبات کند و ضمن مشروع نشان دادن خود، گفته‌های گفتمان‌های رقیب و انتقادهای وارد شده را بی‌اثر سازد. (رابینسون، ۱۳۸۹: ۲۰۴)

در این وضع و حال، آنچه در مقوله تاریخ‌نگاری گفتمان اسلام‌گرا اتفاق افتاد این بود که وضعیت تاریخ‌نگاری در این گفتمان به‌غایت ناسیونالیستی، قوم‌محورانه و گنشی یکدست ساز گردید به‌نحوی که کل حوزه اجتماعی در منافع، مطامع و اهداف ناسیونالیستی این جریان‌ها تقلیل داده شد. دقیقاً به همین دلیل است که تاریخ‌نگاری گفتمان اسلام‌گرا در این نوشته به‌عنوان یک گفتمان مستقل و رسمی در برابر گفتمان‌های چپ و ناسیونالیستی مطرح نشده است؛ زیرا این تاریخ‌نگاری با تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی (رسمی) تفاوتی ماهوی ندارد. تنها تفاوت برجسته این است که گفتمان اسلام‌گرا از دین و ارزش‌های مذهبی به‌عنوان ابزار در خدمت تحکیم ارزش‌های قومی و قوم‌محوری استفاده می‌کند.

از گفتمان‌های ریشه‌دار و تأثیرگذار در افغانستان معاصر «گفتمان عدالت‌خواهی» و «ظلم‌ستیزی» است. این گفتمان نیز توانست در افغانستان معاصر نقش تعیین‌کنندگی قواعد و معنا را در یک صورت‌بندی خاص به دست آورد. چنانکه توانست مفاهیم و معانی و قواعد موردنظر خویش را در صورت‌بندی خاص برجسته سازد و با نظام معنایی گفتمان‌های دیگر به رقابت و ضدیت بپردازد. از این‌رو، تنها گفتمان‌های ناسیونالیستی، چپ یا اسلام‌گرا نبودند که «نگرش‌ها»، «گرایش‌ها» و «عملکردها» ی مردم افغانستان در دوران معاصر را شکل و جهت داده‌اند بلکه گفتمان عدالت‌خواهی نیز چنین نقش و تأثیری بر ذهن و ضمیر مردم داشته است. هرچند بخش مهمی از نیرو و توان اجتماعی، رسانه‌ای و سیاسی افغانستان معاصر به‌تناوب در اختیار جریان‌های سیاسی چپ و ناسیونالیسم قومی بود و برخی از این جریان‌ها به‌ویژه جریان چپ برای رسیدن به منافع و مطامع خویش به شعارهای عدالت‌خواهانه تکیه و تمسک می‌کردند؛ اما این عدالت‌خواهی غیراز آن چیزی است که جریان‌های سیاسی به‌تبع شرایط، منافع و مصالح خویش گاه منادی و طرفدار آن بوده‌اند. گفتمان عدالت‌خواهی پس از سیستماتیک شدن «نابسامانی‌ها»، «تبعیض» و «نابرابری» در کشور و متأثر از آموزه‌های دینی شکل گرفت و یک حقیقت تاریخی است. اساساً «نابرابری»، «تبعیض»، «استبداد» و «انحصار قومی» مسئله‌ی اساسی کشور در دوران معاصر است. در یک‌طرف حاکمیت قومی «تمامیت‌خواه» و در طرف دیگر مردم محروم، فقیر و غارت‌زده قرار داشتند. این مسئله مبارزات و مطالباتی را موجب شد که در اصل و از اساس عدالت‌خواهانه بود و

شاید از همین‌رو است که تاریخ‌نگاری و علم تاریخ در افغانستان معاصر به‌مثابه ابزار نیرومند سیاسی و فرهنگی در خدمت تحکیم سلطه حاکمیت قومی بوده است و حاکمیت تلاش می‌کند از رهگذر این علم برخی از مشکلات سیاسی خود را حل‌وفصل کند.

از نظر گفتمانی هر جا قدرت اعمال شود نهادها و تشکلهایی از این دست نیز شکل می‌گیرد و چنین دانش‌هایی تولید می‌شود. از این منظر هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش متصور نیست. چنانکه هیچ‌دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد و این دانش‌ها و نهادها به‌شدت با مناسبات قدرت درآمیخته است و همراه با پیشرفت در اعمال قدرت پیش می‌رود. (رابینو و دریفوس، ۱۳۷۹: ۳۴) بر این اساس گفتمان حاکم سیاسی از طریق تولید این نهادها به دنبال ایجاد یک نقطه کانونی معنابخش و انتظام بخش جهت تولید معنا و اندیشه برای تثبیت قدرت بود به این معنا که می‌خواهد در این قالب نیروهای فکری و فرهنگی خود را متشکل و منسجم سازد تا با توسعه دامنه و ژرفای تأثیرگذاری بر ذهن و اندیشه عاملان اجتماعی امکان سامان‌دهی آنان در درون یک صورت‌بندی هژمونیک را فراهم سازد و در برابر نابسامانی‌ها، تمهیدات و تدابیر بی‌قرار کننده‌ی گفتمان‌های رقیب مقاوم شود و مقاومت ایجاد کند.

برای گفتمان مسلط سیاسی آن‌چیزی که اولویت داشت و بسیار مهم بود تولید و بازتولید ذهنیتی بود که منتهی به مشروعیت و مقبولیت عمومی آن گردد نه تاریخ مآهو تاریخ. انجمن تاریخ نیز بدین منظور شکل گرفته بود. این نهاد فرهنگی- معرفتی از یکسو ابزاری بود که از طریق کنترل دانش و معرفت تاریخی و مشخص کردن داده‌های تاریخی که باید و نباید دیده شوند می‌توانست زمینه‌ساز بازتولید سلطه و هژمونی گفتمان مسلط سیاسی باشد و به‌منظور جریان قدرت و توسعه و تثبیت آن به کار گرفته شود. از طرف دیگر اما به‌نوعی نتیجه قدرت و پی‌آیند هژمونی گفتمان سیاسی تمامیت‌خواه به حساب می‌آمد؛ بنابراین می‌توان گفت که انجمن تاریخ برآیند مناسبات قدرت در افغانستان معاصر و در خدمت منافع و مطامع و انتظارات حکومت بود؛ از همین‌رو نوعی تاریخ‌نگاری هدایت‌شده (رسمی) همراه با بینش سیاسی خاص را نمایندگی می‌کرد. بینشی سیاسی که از فرهنگ و گفتمان سیاسی خاصی متولد شده بود و به‌صورت حساب‌شده در راه ثبت برداشت‌ها، رهیافت‌ها و نگرش‌های نظام سیاسی پیرامون تاریخ، رخدادهای

تاریخی و قهرمانان تاریخی گام برمی‌داشت.

تاریخ‌نگاری در گفتمانی که انجمن تاریخ از آن نمایندگی می‌کند ناسیونالیستی و کنشی یکدست ساز است و کل حوزه اجتماعی در اهداف و رویدادهای رهبران تقلیل داده می‌شود. این در حالی است که با طرح اسطوره «ملت‌بودگی» و «یکدست‌سازی» امکان هرگونه صورت‌بندی دیگری از تاریخ سلب می‌شود. در این گفتمان تاریخ به میانجی گفتمان مسلط سیاسی و به‌منظور به انقیاد کشاندن برای دیگران تحریر می‌شود. حاکمیت سیاسی محور تاریخ است و فقط حاکمیت می‌تواند درباره دیگران سخن بگوید. فلذا در این گفتمان در نتیجه‌ی جهت‌گیری ناسیونالیستی موضع تمامیت‌خواهانه و همشکل‌خواهی خشونت‌آمیز برای آن دسته از شهروندانی که به‌عنوان «دیگری» بازگمائی شده است فضایی وجود ندارد و «دیگری/ دیگران» به موقعیت «حاشیه‌ای» و «فرودست» طرد و طبقه‌بندی می‌شوند. «اقلیت بودن»، «در حاشیه بودن» و «فرودستی» چیزی است که گفتمان حاکم سیاسی برای «دیگری/ دیگران» به ارمان آورده است و گفتمان تاریخ‌نگاری انجمن تاریخ این امور را به‌طور مضاعفی بازتولید کرده است. جهت‌گیری ناسیونالیستی گفتمان حاکم سیاسی موجب شده بود که حاکمیت سیاسی استحکام و استواری خود را بر محور یکسان‌سازی و بر مبنایی مطلق‌گرایی و دیگرستیزی ببیند. ارائه تاریخ ناسیونالیستی از سوی انجمن تاریخ با بازتولید این یکسان‌سازی و بازگمائی اقوام دیگر به‌عنوان «فرودست» به‌صورت مضاعف به طرد اقوام دیگر کوشید.

از نظر گفتمانی هدف این نوع تاریخ‌نگاری افزون بر بازتاب نگرش‌ها، دغدغه‌ها، تفسیرها و برداشت‌های خاص حاکمیت از رخدادهای تاریخی، توجیه وضع موجود و دفاع از مشروعیت حکومت و حقانیت زمامداران است. این کار معمولاً از طریق بیان کارآمدی حکومت به‌ویژه با برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی هدفمندانه رخدادهای تاریخی انجام می‌شود و با این شیوه از مبانی فکری، خط‌مشی‌ها و عملکرد قدرت حاکم دفاع صورت می‌گیرد. (ملایی توانی، ۱۳۹۵) انجمن تاریخ دقیقاً چنین کارکردی داشت و برای گفتمان مسلط سیاسی به‌عنوان یک نهاد و «قلمرو استراتژیک» و وسیله‌ی رویارویی با رقبای گفتمانی به حساب می‌آمد و راهبردی برای تولید معنا و نظام معنایی در حوزه تاریخ جهت اقتناع و منقادسازی بود که به‌منظور اثرگذاری روی فهم و رفتار عاملان اجتماعی در نظر گرفته شده بود.

گفتمان تاریخ‌نگاری چپ؛ ویژگی‌ها و شاخص‌ها

گفتمان دیگری که بر تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان تأثیرگذار بوده است گفتمان چپ است. ویژگی اصلی این گفتمان داشتن بینش ایدئولوژیک نسبت به تاریخ و تاریخ‌نگاری است. سرآغاز چپ‌گرایی در افغانستان و نخستین نشانه‌ها از نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در افغانستان به دوران امان‌الله خان، شاه نوگرا و جنبش مشروطه دوم بازمی‌گردد. شکل‌گیری گروهی تحت عنوان «جوانان افغان» که از طرفداران سرسخت امان‌الله خان بودند از این نشانه‌ها دانسته می‌شود. در این گروه افرادی که بعدها تبدیل به چهره‌های معروف شدند، مانند عبدالرحمان لودین، غلام محی‌الدین ارتی و میر غلام محمد غبار عضویت داشتند و اتفاقاً از اعضای اصلی بودند. حسین زاده ۱۳۸۸ (اما نخستین سازمان‌های مارکسیستی افغانستان از دهه ۴۰ شمسی / ۶۰ میلادی پدیدار شدند؛ ابتدا «سازمان دموکراتیک خلق» که بعد از مدتی به حزب دموکراتیک خلق افغانستان تبدیل شد و سپس «سازمان جوانان مترقی» که به «حزب دموکراتیک نوین افغانستان» منتهی شد یا به عرصه فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی گذاشتند. گرایش به چپ از دانشگاه کابل برآمد و بسیاری از چهره‌های سرشناس چپ دانش‌آموخته همین دانشگاه بودند؛ اما به این دانشگاه محدود نماند و به‌سرعت به دبیرستان‌ها و میان اهل‌قلم و مطبوعات، نخبگان فرهنگی و همچنین نظامیان راه یافت. (رهبانی، ۱۳۹۸)

میراث تاریخ‌نگاری گفتمان چپ در دوران معاصر از گونه‌های متنوعی چون «سرگذشت‌نامه»، «خاطره»، «مصاحبه» و کتاب‌های مستقل در تاریخ شکل می‌گیرد. آنچه این آثار را متمایز و متفاوت می‌سازد بازتاب گسترده‌ی انگاره‌ها، ایدئولوژی و بینش سیاسی-اجتماعی گفتمان چپ در این آثار است. تاریخ‌نگاری چپ که بر مبنای ایدئولوژی مارکسیستی نوشته‌شده از حیث روش غالباً سیاسی است و با چارچوب‌های تحلیلی و ابزاری مفهومی که در اختیار داشت به تحلیل سیاسی تاریخ افغانستان می‌پردازد.

ویژگی‌های شاخص گفتمان تاریخ‌نگاری چپ

ویژگی‌های زیادی برای این نوع تاریخ‌نگاری می‌توان برشمرد اما روی هم‌رفته سه ویژگی در تاریخ‌نگاری جریان چپ بسیار برجسته است.

معمولاً گفتمان‌ها برای نخبگان و قدرت‌های رسمی جامعه ابزار راهبردی جهت اقتناع ایدئولوژیک است و با تولید و یا به‌کارگیری گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند نابسامانی‌ها و نابرابری‌های موجود در مرزهای اجتماعی را توجیه کنند و طبیعی جلوه دهند تا رضایت و همراهی کسانی را که قدرت بر آنان اعمال می‌شود به دست آورند و از طریق در اختیار گرفتن ذهن و اندیشه عاملان اجتماعی، هویت، رفتار و فعالیت‌های اجتماعی آنان را تحت تأثیر قرار دهند. (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۶۶)

اساساً تاریخ و تاریخ‌نگاری آنگاه که ابزاری برای اقتناع ایدئولوژیک و منقاسازی می‌شود و در سایه سنگین اهداف و مقاصد سیاسی شکل می‌گیرد مشتمل بر صورت‌بندی‌هایی است که مطابق با نگرش‌های متأثر از گفتمان‌ها تکوین یافته است و بازتابی از هرژمونی گفتمان‌های مسلط است که تمام دغدغه و سعی آن نفی «دیگری» است نه بازتاب واقعیت. در این صورت آنچه تاریخ می‌نامیم چیزی بیش از بازسازی گذشته از طریق مقولات مفهومی ایدئولوژیک نیست. تاریخ‌نگاری و علم تاریخ در افغانستان معاصر به‌مثابه ابزار نیرومند سیاسی و فرهنگی در خدمت تحکیم سلطه حاکمیت قومی بوده است و حاکمیت تلاش می‌کرد از رهگذر این علم برخی از مشکلات سیاسی خود را حل و فصل کند.

ویژگی‌های بارز تاریخ‌نگاری رسمی

۱. شرح متملقانه زندگی پادشاهان قومی و مبالغه در بیان ویژگی‌های آنان؛
۲. تاریخ سیاسی و نظامی و شرح طولانی جنگ‌ها و فتوحات؛
۳. آمیختن وقایع تاریخی با افسانه‌ها و داستان‌ها؛
۴. توجیه عملکرد غیرانسانی و ستم‌های دستگاه قدرت؛
۵. ترسیم چهره‌های مهربان و دلسوز از ظالمان بی‌رحم و قاتلان؛
۶. نداشتن توجه کافی به زندگی اجتماعی و حیات فرهنگی و اقتصادی مردم؛
۷. مشروعیت بخشی به گفتمان سیاسی حاکم و حاکمان قومی؛
۸. قهرمان‌سازی‌های دروغین از رهبران قبایل قوم حاکم و افسانه‌سازی‌ها.

۱. وارد ساختن حجم زیادی از مفاهیم جدید در ادبیات تاریخ‌نگاری

می‌کند داشتن رویکرد سیاسی در تاریخ‌نگاری است و از کنشگری سیاسی، جهت کسب مشروعیت سیاسی و اجتماعی برای جریان سیاسی چپ در افغانستان پرده برمی‌دارد.

گفتمان تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهی؛ ویژگی‌ها و شاخص‌ها

همان‌طور که تکوین گفتمان عدالت‌خواهی نوعی واکنش در برابر فساد، تبعیض، نابرابری و انحصار سیاسی بود؛ تاریخ‌نگاری برخاسته از این گفتمان نیز نوعی واکنش در برابر تاریخ‌نگاری رسمی و تاریخ‌نگاری چپ است. از همین‌رو رسالت اصلی خود را روایت «واقع» و بازتاب عالمانه و دقیق این نابرابری‌ها و تبعیض‌ها در افغانستان معاصر می‌داند و موضع تقریباً متضاد با تاریخ‌نگاری رسمی و چپ دارد. در این نوع تاریخ‌نگاری نه از شرح متملقانه زندگی پادشاهان قومی و مبالغه در بیان ویژگی‌های آنان خبر و اثری است و نه وقایع تاریخی را با افسانه‌ها و داستان‌های غیرواقعی می‌آید. چنانکه درصدد توجیه عملکرد غیرانسانی و ستم‌های دستگاه قدرت قومی نیست. برعکس وظیفه فرهنگی خود می‌داند تا ستم‌ها و رفتارهای ستمگرانه را با دقت گزارش کند و تلاش دارد خوب را خوب و بد را بد بگوید.

گفتمان تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهی با نقد منطق روایی و «روایت تاریخی» در گفتمان‌های تاریخ‌نگاری رسمی و چپ، متعهد به بازنویسی تاریخ کشور، به‌ویژه تاریخ مردمی است که از سوی این گفتمان‌ها به‌عنوان «دیگری» و در موقعیت «فروست» و «اقلیت» طرد و طبقه‌بندی شده است. چراکه از این منظر، اکثر مردم به‌گونه‌ای منظم از روایت‌های تاریخی این دو گفتمان بیرون رانده شده‌اند و حضور مؤثر در این روایت‌ها ندارند و اگر حضوری داشته باشند صرفاً در حکم «بقیه» و برای نشان‌دار کردن فضایی «دیگری» است. از همین‌رو، گفتمان تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهی به دنبال تولید یک «ضد روایت» و خلق «روایت تاریخی» حول محور «فروستان» است، روایتی که در آن «فروستان» و «اقلیت‌ها» به‌مثابه سوژه‌های واقعی رخ داده‌های تاریخی، جایگاه واقعی خویش را باز می‌یابند. از دید این گفتمان، توسعه آگاهی تاریخی در گروه‌هایی که به‌اجبار در موقعیت «اقلیت» و «فروستی» رانده شده است، موجبات فهم انتقادی آنان از وضعیت و هویت‌شان را فراهم می‌سازد و این، اولین قدم برای

گفتمان چپ از یکسو مقولات جدیدی مانند «استعمار»، «سرمایه‌داری»، «امپریالیسم»، «زیربنا و روبنا» و مفاهیمی مانند «اعتدال»، «اصلاح»، «انقلاب»، «محافظه‌کاری»، «ارتجاع»، «فتودال»، «استثمار»، «خلق»، «توده» و نظایر آن را به عرصه تاریخ‌نگاری معاصر وارد کرد و از سوی دیگر سبب شد مورخان از اسلوب و بینش موسوم به ماتریالیسم تاریخی در تحلیل رویدادها و جنبش‌های اجتماعی بهره گیرند. این گفتمان با استفاده از این مفاهیم به تحلیل و تبیین تحولات تاریخ افغانستان پرداخت. جامعه، سیاست و تاریخ افغانستان با این مفاهیم ارزیابی و نقادی شد. می‌توان تاریخ‌نگاری متأثر از گفتمان چپ و ایدئولوژی مارکسیستی را با این مفاهیم شناسایی کرد. در متون تاریخی تولیدشده توسط مورخان جریان چپ به‌صورت متناوب و متواتر این مفاهیم و مقولات به‌کاررفته است. این ویژگی به‌گونه‌ای است که گویی تاریخ‌نگاری گفتمان چپ بدون به‌کارگیری این مفاهیم شدنی نیست.

۲. استفاده از مفهوم «طبقه» در تحلیل رویدادهای تاریخی

مفهوم «طبقه» از مفاهیم کلیدی و پرکاربرد در تاریخ‌نگاری گفتمان چپ است. چنانکه روش تحلیل طبقاتی از مهم‌ترین و محوری‌ترین روش‌ها در تحلیل‌های تاریخ‌نگرانه سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها است. اساساً طیف‌بندی بازیگران اجتماعی بر اساس مفهوم طبقه رویکرد مسلط در گفتمان چپ به‌حساب می‌آید. از منظر این گفتمان عملکرد هر فرد، گروه و یا جریان سیاسی و اجتماعی بازتابی از منافع طبقاتی آن‌ها است.

۳. غیریت‌سازی شدید

در برابر آنچه «استعمار» و «امپریالیسم» گفته می‌شود ویژگی دیگری این نوع تاریخ‌نگاری است. شدت این ضدیت و غیریت‌سازی بسته به نقش و سهمی است که به پدیده استعمار و امپریالیسم در تحولات معاصر افغانستان قائل است. این حد از تأکید و اصرار بر نقش امپریالیسم و استعمار در تحولات معاصر افغانستان و این میزان از ضدیت و غیریت در برابر آن تنها چیزی را که به‌خوبی بر آفتاب

حادثه نشان داده شود. دوم اینکه ارتباط بین وقایع هم نشان داده شود. تبیین بین حوادث پراکنده ارتباط برقرار می‌کند و تشویش را به مدد عقل به اطمینان تبدیل می‌سازد.

۴. پرهیز از تکرار و بازتولید اطلاعات ساختگی و نادرست. کم نیستند اطلاعات تاریخی ساختگی و نادرستی که در گفت‌وگوهای مختلف تاریخننگاری وارد و مرتباً تکرار و بازتولید شده است.

۵. خردگرایی و بهره‌گیری از عقل و خرد در تاریخننگاری و پرهیز از هر آنچه ضد عقل و خرد است، مانند تعصب قومی، سیاسی و مذهبی. هرچه مورخ متعصب‌تر باشد به همان میزان از لیاقت و قابلیت او در پرداختن به موضوع و بازتاب حقایق تاریخی کاسته می‌شود.

۶. عدالت محوری و اعتدال در بازتاب وقایع گذشته و فدا نکردن عدالت در پای منافع قومی و جریانی

۷. تاریخننگاری انتقادی و بررسی وجوه و ابعاد گوناگون یک مسئله به‌دوراز تمایلات شخصی، پیش‌زمینه‌های ذهنی و حب و بغض‌های قومی، مذهبی و سیاسی. پیش‌داوری آدمی را به بزرگ‌نمایی مدرک و مستند از یک‌طرف و به نادیده گرفتن آن از سوی دیگر وامی‌دارد.

۸. نقد و ارزیابی منابع و داده‌های تاریخی بر اساس دریافت‌های مبتنی بر عقل و روش‌های علمی و اصول عدالت‌خواهی. منابع و داده‌های تاریخی با دقت و بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای نقادی و ارزیابی می‌شود. ملاک ارزیابی‌ها و نقد عقل، علم و عدالت است نه هیچ‌چیزی دیگری.

گفت‌وگوهای تاریخننگاری و پیامدهای تحول‌آفرین بر تاریخ معاصر

مطالبی که تا اینجا، به‌ویژه در موضوع گفت‌وگوهای مسلط بر تاریخننگاری معاصر گفته شد، اجمالاً توانست سرنخ‌هایی از تحولات تاریخننگاری در این دوران به دست دهد و برداشت‌هایی هرچند مبهم را موجب شود. دقت در آن مطالب نشان می‌دهد که تاریخننگاری در افغانستان معاصر از سه ویژگی دگرگون‌ساز «نهادی شدن»، «ایدئولوژیک شدن» و «سیاسی شدن» برخوردار بوده است؛ واقعیتی که بررسی، فهم و تحلیل دقیق آن بهره‌گیری از علوم مختلف را می‌طلبد. این وضعیت موجب شد که تاریخ و تاریخننگاری با علوم اجتماعی مختلف درآمیزد و متخصصان علوم مختلف از جامعه‌شناسان و عالمان علوم سیاسی گرفته تا اقتصاددانان و انسان‌شناسان به مطالعه

همبستگی و سازمان‌یافتگی در مبارزه علیه نابرابری و تبعیض است.

گذشته از این، در تاریخننگاری عدالت‌خواهی با بهره‌گیری از منابع، اسناد و مدارک معتبر و گزینش و نقادی آن‌ها و با استفاده از روش تحقیق علمی داده‌های تاریخی مطالعه و بررسی می‌شود و یافته‌ها به زبانی ساده و بدون تکلف ارائه می‌گردد. محور تاریخننگاری رسمی عمدتاً مسائل سیاسی، خاندان‌های حکومت‌گر و شخصیت‌های مهم قومی بود. هرچند ادعای ملی‌گرایی داشت اما هیچ‌گاه «ملت افغانستان» به‌عنوان قهرمان تاریخی، تاریخ‌ساز و تاریخ‌مند بازتاب ندارد. ملت از این منظر منحصر به قوم خاص و قهرمانانش محدود به خاندان‌های خاص است. شاید از همین‌روست که تاریخننگاری از قدرت و سیاست فاصله نمی‌گیرد و به جامعه و کف جامعه گرایش ندارد؛ اما برعکس در گفت‌وگوهای تاریخننگاری عدالت‌خواهی زندگی اجتماعی «انسان گذشته» موضوع مطالعه است. نه تنها زندگی گروه‌های خاموش، گروه‌های مغلوب، گروه‌های ستم‌دیده و گروه‌های فراموش‌شده مطالعه و تحقیق می‌شود که بیشتر به گذشته توده‌های خاموش و محروم جامعه می‌پردازد.

تاریخننگاری عدالت‌خواهی از نگاه روشی از توصیف و تحلیل به‌صورت توأمان بهره می‌گیرد، نه تحلیل را قربانی توصیف می‌کند و نه به خود اجازه می‌دهد که به بهانه تحلیل توصیف را کم‌اهمیت جلوه دهد. چنانکه از نقطه‌نظر بینشی و معرفتی فرهنگ و اجتماع را محور قرار می‌دهد نه فقط خاندان و سیاست را.

ویژگی‌هایی شاخص گفت‌وگوهای تاریخننگاری عدالت‌خواهی

۱. بی‌طرفی در تاریخننگاری و پرهیز از روش‌های غیرعلمی؛ گاهی مورخ برخی از علل مهم یک رویداد را بازشناسی می‌کند ولی همه آن‌ها را ذکر نمی‌کند. منظور از بی‌طرفی اولاً بی‌طرفی در توصیف‌های تاریخی، ثانیاً بی‌طرفی در تبیین‌های علمی و در آخر بی‌طرفی در انتساب مسئولیت‌هاست. (صادق‌گیوی، ۱۳۹۷: ۸۴)
۲. توصیف دقیق برای احراز آنچه واقعاً اتفاق افتاده است و تلاش برای معلوم ساختن امور مغفول و مبهم تاریخی.
۳. پرهیز از تاریخننگاری صرفاً نقلی و روایی و آمیختن توصیف با تحلیل و تبیین. منظور از تبیین، عقل‌پسند کردن یک واقعه یا رویداد تاریخی است. به این معنا که در قدم نخست باید علل و عوامل

آن پردازد. فلذا ویژگی «بین‌رشته‌ای» شدن از ویژگی‌های تحول‌ساز دیگری است که تاریخ‌نگاری و تاریخ در افغانستان معاصر را دچار تحول و دگرگونی عمیق کرده است.

پس از شکل‌گیری انجمن ادبی و به دنبال آن، انجمن تاریخ، تاریخ و تاریخ‌نگاری در افغانستان رونق یافت. کتاب‌ها و نشریات زیادی در موضوع و حوزه تاریخ منتشر شد. نکته مهم اما این است که توجه و حساسیت فوق‌العاده حاکمیت قومی به تاریخ و این رونق بدون جهت نبود بلکه مجموعه‌ی وسیعی از تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در دنیا و افغانستان موجب می‌شد تا حاکمیت به تاریخ، تاریخ‌نگاری و مطالعات تاریخی به‌ویژه نحوه عرضه تاریخ اهمیت دهد و توجه و تمرکز کند. ازاینجا بود که تاریخ‌نگاری و مطالعات تاریخی هم «نهادی» شد و هم سمت‌وسوی «سیاسی» و «ایدئولوژیک» پیدا کرد. این سه ویژگی به‌اضافه «بین‌رشته‌ای» شدن دانش تاریخ، درواقع فرایندهایی است که در افغانستان معاصر به نحو گسترده‌ای زمینه توسعه مطالعات تاریخی در کشور را فراهم کرده است.

۱. نهادی شدن

در اینکه تاریخ‌نگاری و مطالعات تاریخی در افغانستان معاصر با تأسیس انجمن تاریخ، شکل و توسعه نهادی یافت تردیدی نیست. اساساً تأسیس این نهاد به‌منظور در اختیار گرفتن عرصه تاریخ‌نگاری و مطالعات تاریخی و تکمیل دایره نظارت و کنترل سیاسی و ایدئولوژیک بر مطالعات تاریخی و تاریخ‌نگاری بود به این معنا که حاکمیت سیاسی برای تأمین هدف‌های خود در زمینه تاریخ اقدام به تأسیس این نهاد پژوهشی، آموزشی و انتشاراتی کرد. این نهاد با برخورداری از بودجه دولتی وظیفه داشت متناسب با ارزش‌ها و اهداف سیاسی و سلطه طلبانه حاکمیت به تولید، ترویج و تبلیغ قرائت معینی از تاریخ و گذشته افغانستان پردازد و به چالش‌هایی که گفتمان‌های فعال مخالف یا رقیب در زمینه تاریخ و گذشته مطرح می‌نمایند پاسخ دهد.

۲. ایدئولوژیک شدن

ناسیونالیسم و مارکسیسم دو ایدئولوژی و چارچوب فکری است که بیشترین تأثیر را بر تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر داشته است. انجمن ادبی و انجمن تاریخ محصول ایدئولوژی قومی و گرفتار در دام

نگرش‌های ایدئولوژیک بود. ناسیونالیسم قومی در پوشش ناسیونالیسم ملی اولین ایدئولوژی بود که انگاره نظری تاریخ‌نگاری جدید شد. این دو انجمن عمدتاً بر پایه ایدئولوژی ناسیونالیستی به تاریخ و مطالعات تاریخی پرداختند و از آن زمان تاکنون سایه سنگین این ایدئولوژی کم‌وبیش بر بسیاری از مطالعات تاریخی وجود داشته است.

ایدئولوژی مارکسیستی اما در ضدیت و غیریت‌سازی با ایدئولوژی ناسیونالیستی و پس از جنبش مشروطه دوم شکل گرفت. واقعیت تلخ درباره تاریخ‌نگاری مارکسیستی در افغانستان این است که این نوع تاریخ‌نگاری بیش از آنکه نوعی تلاش مستقل آکادمیک باشد نوعی فعالیت سیاسی بود. درنتیجه این تاریخ‌نگاری نتوانست همگام با تحولات و پیشرفت‌های روش‌شناختی در حوزه تاریخ‌نگاری مارکسیستی به پیشرفت تاریخ‌نگاری در افغانستان کمک نماید.

۳. سیاسی شدن

عمومی شدن تاریخ و روایت‌های گذشته از طریق رسانه‌ها سبب افزایش اهمیت و معنای سیاسی تاریخ شده است. هرچند تاریخ و تاریخ‌نگاری همواره برای حکومت‌ها و قدرت‌ها اهمیت داشته است؛ اما اکنون این اهمیت نه‌تنها مضاعف شده بلکه ابعاد متفاوت و وسیعی یافته است؛ زیرا در زمان حاضر هرگونه روایتی از رخدادهای گذشته به سهولت از طریق رسانه‌ها تبدیل به تصاویر جذاب و عامه‌پسند می‌شود و در اختیار تک‌تک شهروندان قرار می‌گیرد و همگان با هر میزانی از توانایی فکری و سرمایه فرهنگی می‌توانند به آن دسترسی پیدا کنند. در چنین شرایطی تاریخ نه‌تنها روایتی صرف از گذشته نیست بلکه تبدیل به ذهنیت بالفعل کنونی شهروندان از هستی و هویت امروزی‌شان شده است. این وضع و حال، از سویی موجب «دموکراتیک‌تر شدن» تاریخ می‌شود و از سوی دیگر نهاد قدرت و حکومت‌ها را بیش از هرزمانی ترغیب و ناگزیر به مداخله در تاریخ می‌نماید.

۴. بین‌رشته‌ای شدن

از نیمه دوم قرن بیستم تاریخ‌نگاری دیگر نتوانست با تحولات سیاسی و معرفتی روز خود را انطباق دهد ازاین‌رو مطالعات تاریخی به‌سرعت با علوم اجتماعی در هم آمیخت و جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، عالمان سیاسی، انسان‌شناسان و محققان مطالعات فرهنگی

و یا همان‌قدر در نظام گفتمانی مربوطه‌اش برجسته می‌گردند که به خرده روایت‌های سیاسی صرف مبدل می‌شوند. قلع و قمع و قبض و بسط داده‌های تاریخی و یا حذف و فروکاست آن داده‌ها مطابق با ایدئولوژی‌های قومی - مذهبی و یا برسازي روایت‌های تاریخی بر بنیاد گرایش احزاب قومی و مذهبی تلاش‌هایی است که این گفتمان‌ها موجب شده است؛ از همین‌رو «روایت تاریخی» و «گذشته» حداقل در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان نمی‌توانند مساوی و یکسان باشند. روایت‌های تاریخی که در سایه سنگین گفتمان‌های متفاوت شکل گرفته است نمی‌توانند گزارشی واقع‌گرایانه از گذشته باشند بلکه صورت‌بندی‌هایی است که مطابق با نگرش‌های متأثر از گفتمان‌ها تکوین یافته است.

منابع:

- الف (کتاب‌ها
۱. پومپا، لیون (۱۳۸۳)، «نگرش‌های نوین در فلسفه»، ترجمه حسین میاننداری و دیگران، قم: طه.
۲. رابینسون، چیس اف (۱۳۸۹)، «تاریخ‌نگاری اسلامی»، ترجمه مصطفی سبحانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
۳. رابینو، پل و هیوبرت، دریفوس، (۱۳۷۹)، «میشل فوکو؛ فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنیوتیک»، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
۴. صادقی گیوی، مریم، (۱۳۹۷)، «تاریک‌خانه تاریخ»، تهران: نگاه معاصر.
۵. عضدانلو، حمید، (۱۳۸۰)، «گفتمان و جامعه»، تهران: نی.
۶. کار، ئی. ایچ، (۱۳۸۷)، «تاریخ چیست؟»، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی.
۷. ملایی توانی، علیرضا، (۱۳۹۵)، «گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی در دوران پهلوی پیرامون رضاشاه»، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ب) مجلات
۸. رهبانی، مجید (۱۳۹۸)، «چپ‌گرایان افغانستان»، دنیای کتاب، شماره ۳۶۷ - ۳۶۸.
۹. فیاض انوش، ابوالحسن، (۱۳۸۹)، «ناکارآمدی ارزش‌زدایی از روایت تاریخی»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، شماره ۸۶.

فرهنگی پیشروان مطالعات تاریخی شدند. در این روند جدید به‌جای تأکید بر عاملیت افراد در شکل‌گیری رخدادها عمدتاً بر ساختارهای اقتصادی و اجتماعی به‌عنوان شکل‌دهنده تحولات تاریخی تأکید می‌شود. حاصل پیوند تاریخ و علوم اجتماعی این شده است که مطالعات تاریخی بیش از هر زمان دیگری ماهیت بین‌رشته‌ای پیدا کند. در فرایند بین‌رشته‌ای شدن رویکرد فرهنگی به تاریخ اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا این رویکرد به‌مثابه یک رویکرد تحلیلی انتقاد معطوف به روش‌شناسی‌های تازه‌ای است که اجازه می‌دهد مجموعه دستاوردهای علوم در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی یعنی اقتصاد، تاریخ، مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و سایر رشته‌ها را در خدمت مطالعات تاریخی قرار دهد.

نتیجه‌گیری

تاریخ و تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر حوزه مناقشه برانگیزی است که کانون گفتمان‌پردازی‌های گوناگون بوده است. اهم گفتمان‌هایی که تاریخ‌نگاری معاصر را شکل داده است، عبارت است از گفتمان تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی (رسمی)، گفتمان تاریخ‌نگاری چپ و گفتمان تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهی. مباحثی که در بررسی گفتمان‌ها ارائه شد این نتایج به دست می‌آید:

۱. تاریخ‌نگاری در دوران معاصر، معطوف به وضعیت پیچیده و شکننده فرهنگی و اجتماعی در این کشور محصول برآمده از مخاصمات سیاسی و اجتماعی و کنش فعال سیاسی است که با آرشویی از شکاف‌ها، سکوت‌ها، چشم‌پوشی‌ها، رویگردانی‌ها، دست‌کاری‌ها و سمت‌گیری‌ها همراه است؛ ازاین‌رو، قبل از اینکه عملی ایجابی باشد دارای سوبه‌های سلبی است.

۲. سیاست قومی در دوران معاصر و دستگاه‌های آن، شبکه‌های درهم‌تنیده‌ای از قدرت و دانش را در اختیار داشته است و روایت تاریخی برساخته است. بدین‌جهت، تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر، به‌ویژه تاریخ‌نگاری رسمی، بر اساس سیاست دگرسازی و دیگر ستیزی استوار شده است. هویت‌زدایی از اقوام غیر حاکم در چارچوب بازنمایی‌های مخدوش پاک‌سازی‌های قومی و یکسان‌سازی از پایه‌های تاریخ‌نگاری رسمی به‌حساب می‌آید.

۳. مطابق سنت تاریخ‌نگاری که گفتمان‌های سیاسی و فرهنگی مسلط شکل داده‌اند داده‌های تاریخی یا کاملاً حذف و انکار می‌شوند

۱۰. محمدی، جمال و جهانگیر محمودی، (۱۳۹۷)، «روایت تاریخ در مطالعات فرودستان»، مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۲۵، شماره ۲.
۱۱. ملایی توانی، علیرضا، (۱۳۹۰)، «ملاحظات روش‌شناختی در چیستی و اعتبار تاریخ‌نگاری رسمی»: تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، شماره ۸۸.
۱۲. ناظری، محمدرضا، (۱۳۹۵)، «تداوم تاریخ‌نگاری سنتی و برآمدن تاریخ‌نگاری جدید در عصر قاجار: عوامل، شرایط و کارگزاران»، تاریخ‌پژوهی، شماره ۶۶.

- ج) تارماها (سایت‌ها)
۱۳. جبریلی، هجرت‌الله، (۳۰ / ۸ / ۱۳۹۷)، «تاریخ‌نگاری ملی در افغانستان و تأثیر آن بر فرایند ملت‌سازی»، <https://mandegardaily.com>
۱۴. حسین زاده، بصیر احمد، (۱ / ۱۰ / ۱۳۸۸)، «پیشینه اندیشه چپ در افغانستان»: www.bbc.com.
۱۵. قزوینی حائری، یاسر، (۱۳۹۸)، «مناسبات مطالعات گفتمانی و تحقیقات تاریخی»، <http://pishine.ir>